

## رویکرد دیپلماسی فرهنگی و صلح‌سازی در فضای جهانی شدن

مرتضی علویان<sup>۱</sup>، محمد براریان<sup>۲</sup>

### چکیده

در تحولات امروزی، دیپلماسی فرهنگی در عرصه روابط بین‌الملل، در راستای بهبود روابط و مناسبات فیما بین کشورها بعنوان ابزار سیاست خارجی که هنر ترویج و توسعه فرهنگ را برعهده دارد، در فراهم آوردن زمینه همکاری‌های مشترک و شناخت و شناساندن فرهنگ‌ها و تبادل ارزش‌های فرهنگی و تحکیم و تثبیت روابط حسنه میان دولت‌ها تأثیر بسزایی دارد. بطوریکه امروزه شاهد ایجاد شکل‌های فرهنگی مختلفی در طرح جهانی بوده تا با این روش، زمینه منازعات بین‌المللی، برطرف گردد. هدف مقاله حاضر این است با تأکید بر تئوری دیپلماسی فرهنگی و قدرت‌نرم در پی پاسخ به این سوال است که رویکرد دیپلماسی فرهنگی و صلح‌سازی در فضای جهانی شدن چگونه است؟ یافته‌ها بیان می‌کند که نیل به مقاصد سیاسی، امنیتی و اقتصادی، همواره از مهمترین اهداف کشورها در تدوین و اعمال سیاست خارجی‌شان بوده است. دیپلماسی فرهنگی با تأکید بر اتخاذ رویکردهایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز، تبادل مراودات و ارتباطات فرهنگی و در نتیجه شکل دادن جامعه‌ای جهان با محوریت امنیت، حقوق بشر، آزادی بیان، مردم‌سالاری و صلح‌سازی، بیشتر به سمت دیپلماسی صلح و ممانعت از منازعات بین‌المللی و دخالت نظامی در حفظ و بقای صلح به‌ویژه در کشورهایی که حوادث و شورش جنگ‌های داخلی را از سرگذرانده‌اند، متمایل می‌باشد.

واژگان کلیدی: دیپلماسی فرهنگی، صلح‌سازی، جهانی شدن، جامعه جهانی

<sup>۱</sup> دانشیار، دکتری علوم سیاسی، عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران

<sup>۲</sup> کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی، دانشگاه مازندران  
mohammad.bararian@ut.ac.ir

## مقدمه

هدف اصلی دیپلماسی فرهنگی تواناسازی گفتگوی فرهنگی؛ برای ایجاد روابط سازنده، بهبود ارتباطات و همکاری، جلوگیری از سوء تفاهم‌ها و کاهش درگیری‌های اجتماعی، فرهنگی و پیامدهای آن می‌باشد. امروزه به دنبال پدیده جهانی شدن، شاهد ارتباط و به هم‌وابستگی هر چه بیشتر مناطق، کشورها، محلات و شهروندان از هر نقطه از جهان با یکدیگر هستیم. از اینرو، سیاست‌های بین‌المللی نیز در حال پیچیده‌تر و چندلایه شدن هستند. به ویژه پس از جنگ سرد، که بازیگران غیردولتی بطور فزاینده‌ای نفوذ یافتند. از اینرو، بیشتر مردم در هر دو روابط بین‌المللی رسمی و غیررسمی، از طریق تکامل بازار جهانی، ارتباطات و تکنولوژی ارتباطات درگیر شدند. به این ترتیب، در پاسخ به این تغییرات در روابط بین‌المللی باید گفت، نقش دیپلماسی فرهنگی؛ با کمک به گسترش دسترسی دیپلماسی فراتر از دولت برای ارتباطات دولتی، از طریق تغییر شکل و تکمیل ابزارهای سیاست خارجی با روشی جدید و اتخاذ ابزارهای کشورداری و در نتیجه فرموله کردن قدرت هوشمند در تعاملات جهانی، مؤثرتر گردیده است. دیپلماسی فرهنگی شکلی از قدرت نرم است و باید به یک بخش بطور فزاینده قابل توجهی از ابزار امور بین‌الملل یک کشور تبدیل گردد. چراکه توانایی تحت تأثیر قرار دادن سایر کشورها با منابع قدرت نامحسوس مثل فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها از اهمیت بیشتری برخوردار است.

امروزه در فضای جهانی شدن، مذاکره، به نوبه خود، بخشی از فعالیت‌های انسانی در ارتباط با حل مشکل است که به روش‌های مسالمت‌آمیز حل اختلاف و صلح‌سازی متمایل است. هدف از تئوری صلح‌سازی نیز در رابطه با دیپلماسی فرهنگی، تبدیل منازعات و درگیری‌ها در راهی سازنده و ایجاد یک محیط مساعد برای صلح پایدار است. فرهنگ عامل اصلی تعیین‌کننده‌ای است در اینکه چگونه مردم یکدیگر را درک و در رابطه با اختلافات خود مذاکره کنند. بنابراین، به اشتراک‌گذاری فرهنگ در میان کشورها برای اتصال و ارتباط افراد در درک متقابل و همکاری در عرصه بین‌المللی مهم است. در همین زمینه، دیپلماسی فرهنگی را می‌توان بعنوان تمرین استفاده از منابع فرهنگی به منظور تسهیل دستیابی به اهداف سیاست خارجی و نیز بعنوان تمرین استفاده از منابع دیپلماتیک به منظور تسهیل دستیابی به اهداف سیاست فرهنگی تعریف نمود.

بطور خلاصه، در خصوص صلح‌سازی در روابط بین فرهنگی و دیپلماسی فرهنگی باید گفت، این روابط در سه پدیده تاریخی: جنگ، مذهب و استعمار ریشه دارد. از جنگ‌های باستانی ایران و یونان و ایران و روم تا جنگ‌های صلیبی و حتی جنگ افغانستان، همواره در کشاکش نبرد شمشیرها، ارتباطات میان تمدنی رخ داده است که می‌توان گفت این ارتباطات میان فرهنگی و نقش دیپلماسی فرهنگی در منازعات و جنگ‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، سبب باز نگاه داشتن درهای مذاکره، مبادله و ارتباطات گردیده است که این ارتباطات فرهنگی به دنبال خود کاهش تنش و بازگشت صلح و امنیت را داشته‌اند. در کل شاید همانگونه که کارل

دوئیچ و ارنست هاس نظریه همگرایی را مطرح کرده‌اند، بتوان گفت، فرهنگ، پدیده‌ها و طرح‌های فرهنگی و همچنین دیپلماسی فرهنگی با نگاهی کارکردگرایانه سبب همگرایی و در نهایت صلح‌سازی می‌گردند. چراکه همگرایی ارتباطات و تبادل فرهنگی زمینه‌ساز همگرایی منطقه‌ای و جهانی و گسترش همکاری و همفکری بین‌المللی و زمینه‌سازی برای همگرایی ملت‌ها و در نهایت دستیابی به همکاری‌های فرهنگی به ویژه در شرایط بحرانی و جنگ در یک منطقه می‌گردد.

### ۱- مبانی نظری: دیپلماسی فرهنگی

اگر دیپلماسی را «فن مدیریت تعامل با جهان خارج» توسط دولت‌ها بدانیم، ابزارها و سازوکارهای متعددی برای اعمال این مدیریت می‌توان بکار گرفت. از آنجا که ملاحظات «امنیتی» و «اقتصادی» و «سیاسی» بطور سنتی سه حوزه بنیادین در مباحث سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد؛ لذا در عرف نظام بین‌الملل، سیاست خارجی کشورها با هدف تأمین منافع ملی کشور در سه حوزه پیشگفته طراحی و با سازوکارها و ابزارهایی از همین سه جنس عملیاتی و اجرایی می‌شود. با این همه، به باور بسیاری از صاحب‌نظران علم روابط بین‌الملل، «فرهنگ و مؤلفه‌های فرهنگی» رکن چهارم سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد، که در بسیاری از مواقع لایه‌های زیرین سه حوزه دیگر نیز از آن منبعث می‌گردد.

اینکه آیا طراحی یک دیپلماسی فعال و پیشبرد موفقیت‌آمیز آن تا چه حد به خاستگاه فرهنگی آن بستگی دارد و یا اینکه یک فرهنگ کهن، پرمحتوا و مولد تا چه میزان می‌تواند زمینه‌ساز نهادینه کردن سازوکارهای لازم برای طراحی یک دیپلماسی پویا و نیز پرورش دیپلمات‌های متبحر باشد، سؤالاتی مهم در این حوزه به شمار می‌روند.

فرانک نینکوویچ، دیپلماسی فرهنگی را تلاش برای ارتقای سطح ارتباطات و تعامل میان ملل جهان با هدف طراحی و بنیاد نهادن تفاهم‌نامه‌ها و توافقاتی براساس ارزش‌های مشترک می‌داند (Ninkovich, 1996: 3). این در حالی است که بنا به تعریف گیفورد مالون، دیپلماسی فرهنگی عبارت است از معماری یک بزرگراه دوطرفه به منظور ایجاد کانال‌هایی برای معرفی تصویر واقعی و ارزش‌های یک ملت و در عین حال، تلاش برای دریافت درست تصاویر واقعی از سایر ملت‌ها و فهم ارزش‌های آنها (Malone, 1988, 12) و سرانجام، در تعریف میلتون کامینگز، دیپلماسی فرهنگی عبارت است از مبادله ایده‌ها، اطلاعات، هنر، نحوه زندگی، نظام ارزشی، سنت‌ها و اعتقادات به منظور دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت تفاهم متقابل میان ملت‌ها و کشورها (Cummings, 2003, 1).

سیدرضا صالحی امیری و سعید محمدی اعتقاد دارند که منظور از دیپلماسی فرهنگی، تلاش برای درک، آگاهی، مشارکت و تأثیر بر افکار عمومی نهادها، سازمان‌ها و دولت‌های سایر کشورهاست. در این فرایند، فرهنگ یک ملت به جهان بیرون عرضه می‌شود و خصوصیات خاص فرهنگی ملت‌ها در سطوح دوجانبه و چندجانبه تبادل می‌یابند؛ بنابراین یکی از حساس‌ترین مسائل مدیریت استراتژیک فرهنگی مکانیسم، بکارگیری ابزار و ظرفیت‌های فرهنگی برای تأثیر بر افکار عمومی و دولت‌های سایر کشورها می‌باشد (صالحی امیری و محمدی، ۱۳۹۵: ۱۸). عرصه دیپلماسی عمومی فرهنگی باعث می‌شود که فرهنگ و اندیشه فرهنگی نظام، که در عرصه‌های مختلف نظری، سیاستگذاری، تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری دولت جلوه‌گر است، به افکار عمومی جهانیان منعکس و جایگاه و منزلت واقعی خود را در نظام بین‌المللی پیدا کند. در غیر این صورت با تصویر ناصحیح، عرصه به نفع تبیین‌های ناصحیح و گاه ناشایست از نظام فرهنگی تغییر یافته و زمینه را برای شکل‌گیری نوع اجماع و توافق جهانی علیه فرهنگ و تمدن غنی کشور فراهم می‌آورد. به دلیل پایداری و اثربخشی بلندمدت دیپلماسی فرهنگی، درک حساسیت، سرمایه‌گذاری و سیاستگذاری در این حوزه برای متولیان امر بسیار ضروری به نظر می‌رسد. مهمترین الزامات این حوزه، آموزش و تربیت نیروی انسانی کارآمد و آشنا به مبانی و تحولات فرهنگی و مسلط به اصول و زبان گفتگو در نظام جهانی است (صالحی امیری و محمدی، ۱۳۹۵: ۱۴).

با برداشتی تطبیقی از وجوه مشترک این تعاریف می‌توان چنین نتیجه گرفت که دیپلماسی فرهنگی روایت داستان یک تمدن برای صاحبان سایر تمدن‌ها با استفاده از ابزارهایی از جنس همان تمدن است. به عبارت دیگر، دیپلماسی فرهنگی آن گاه معنا و مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند که کشوری برای انتقال غنای نهفته در فرهنگ و تمدن خود با استفاده از سازوکارها و ابزارهایی از همان جنس به معرفی و انتقال آن به سایر ملل می‌پردازد و آن را در سیاست خارجی خود لحاظ می‌کند.

اهداف و مبانی دیپلماسی فرهنگی عبارتند از:

- ۱) کسب وجهه بین‌المللی در میان اقوام و ملت‌ها و اثرگذاری بر رفتار آنها؛
- ۲) ایجاد نهادهای علمی، فرهنگی جدید به منظور برقراری روابط پایدارتر در بین جوامع مختلف؛
- ۳) فهم دقیق اصول موجود در فرهنگ سایر ملت‌ها و کنکاش در ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی دیگر جوامع با هدف ارتقاء درک متقابل میان ملت‌ها؛
- ۴) شناخت سیاست‌های فرهنگی کشور مبدأ؛
- ۵) شناخت سیاست‌های فرهنگی کشور مقصد؛
- ۶) شناخت فرهنگ بعنوان قدرت نرم (حقیقی، ۱۳۸۶: ۷۶-۷۷).

## ۲- دیپلماسی فرهنگی و مفهوم قدرت نرم

به باور بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، دیپلماسی فرهنگی نمونه آشکار اعمال قدرت نرم است که به کشورها این امکان و توان را می‌دهد که در طرف مقابل نفوذ کنند و او را از طریق عناصری چون فرهنگ، ارزش و ایده‌ها ترغیب به همکاری کنند. از دیدگاه ژوزف نای، که یکی از مطرح‌ترین صاحب‌نظران این حوزه است، یک چنین رویکردی در تعارض کامل با قدرت سخت قرار دارد که در آن تسخیر کردن از طریق «نیروی نظامی و قوه قهریه» حرف اول را می‌زند. وی معتقد است که قدرت نرم عبارت است از: «توانایی یک دولت در رسیدن به اهداف مطلوب از طریق ایجاد جذب و کشش و نه با استفاده از قوه قهریه و زور». او اعمال قدرت نرم را از طرقی همچون بسط و گسترش روابط با متحدان و تعاملات فرهنگی میسر می‌داند. از دیدگاه وی یک چنین سیاستی سرانجام، منجر به محبوبیت دولت‌ها نزد افکار عمومی کشور مقصد می‌شود و نیز کسب حیثیت و اعتبار و وجهه بین‌المللی برای دولت‌ها را در بر دارد (Nye, 2003: 15).

بطور کلی، آنچه از محتوای کلمات متفکران و اندیشمندان در توضیح واژه قدرت نرم، بر می‌آید این است که قدرت نرم، محصول و برآیند تصویرسازی مثبت، ارائه چهره موجه از خود، کسب اعتبار در افکار عمومی داخلی و جهانی، قدرت تأثیرگذاری غیرمستقیم توأم با رضایت بر دیگران و ... می‌باشد. بطوریکه امروزه، این قرائت از قدرت در مقابل قدرت سخت، قدرت نظامی و تسلیحاتی که بنحوی توأم با اجبار و خشونت‌های فیزیکی است بکار می‌رود. لذا قدرت نرم، توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است و جنس آن از نوع اقناع است؛ در حالیکه چهره زمخت و سخت قدرت از نوع وادار و اجبار کردن است. نای در کتاب «کاربرد قدرت نرم» بر این عقیده است که قدرت نرم، توجه ویژه‌ای به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر از طریق ایجاد جذب است و نیز زمانی، یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند (اطلاعات و دانایی) را به منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف بکار گیرد و اختلافات را بگونه‌ای ترسیم کند که از آنها امتیاز گیرد (نای، ۱۳۸۲: ۱۰). همچنین قدرت نرم، مباحث عقلانی و ارزش‌های عمومی را شامل می‌شود و هدف آن، افکار عمومی خارج و سپس داخل است. از اینرو می‌توان گفت که قدرت نرم، رفتار توأم با جذابیت قابل رؤیت، اما غیرمحسوس است. چه در قدرت نرم و یا قدرت فرهنگی، بر روی ذهنیت‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود و از جذابیت برای ایجاد اشتراک بین ارزش‌ها و همه خواست‌ها سود می‌جوید. از این چشم‌انداز، قدرت نرم به آن دسته از قابلیت‌ها و توانایی‌ها گفته می‌شود که با بکارگیری ابزارهایی چون فرهنگ آرمان و یا ارزش‌های اخلاقی، به صورت غیرمستقیم بر منابع یا رفتارهای دیگر کشورها اثر می‌گذارد. بنابراین به نظر نای، «قدرت نرم (قدرت فرهنگی) زمانی اعمال می‌شود که یک کشور، سایر کشورها را وا دارد چیزی را بخواهند که خود می‌خواهد». توانایی

تأثیرگذاری به آنچه دیگر کشورها می‌خواهند، با منابع نامحسوس مثل فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها ارتباط دارد (شیلر، ۱۳۷۷: ۱۰۰).

برخی از عواملی که تولید کننده و یا تقویت کننده قدرت نرم هستند عبارتند از: ترویج زبان و ادبیات، تبلیغ آرمان‌ها و ارزش‌های متعالی، موقعیت ایدئولوژیکی، ارتباط دیپلماتیک مناسب و گسترده، مناسبات و مبادلات فرهنگی، ارائه تصویر مطلوب از خود، بهره‌گیری مناسب از اطلاعات و فرهنگ در راستای مقاصد دیپلماتیک، طراحی و اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مقبول، زدودن ذهنیت‌های تاریخی منفی، کسب جایگاه علمی پیشرفته و فن‌آوری‌های تکنولوژیکی، توانمندی اقتصادی بالا، قدرت شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی، قدرت نفوذ در باورها و نگرش‌ها، برخورداری از شبکه‌های خبری جهان‌گستر و قدرت تولید، و توزیع محصولات رسانه‌ای متنوع به کشورها و نفوذ در رسانه‌های بین‌المللی (نای، ۱۳۸۲: ۴۵). همچنین برخورد مناسب و اتحاد مواضع مقبول در برخورد با بحران‌های بین‌المللی، ارائه خدمات بشر دوستانه، رعایت استانداردهای حقوق بشر، حمایت از جنبش‌های سبز و محیط‌زیست، مشارکت در جنبش‌های صلح‌طلب و نیروهای حافظ صلح، تشکیل انجمن‌های دوستی با کشورهای مختلف، حضور گسترده در جوامع فرهنگی و رایزنی‌های فرهنگی در سطح وسیع در ایجاد و تقویت قدرت فرهنگی مؤثرند (میلسن و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۶).

۱۲ برخی از نویسندگان حوزه روابط بین‌الملل، عوامل مؤثر دیگری را در تولید و تقویت قدرت نرم و سخت ذکر نموده‌اند که عبارتند از: وضعیت جغرافیایی (آب و هوا، وسعت خاک، موقعیت ژئوپولیتیک، جمعیت و نیروی انسانی)، ظرفیت صنعتی، ارتباطات، استعدادها علمی، اختراعات، ابتکارات، سازمان اداری و دولتی، ایدئولوژی و اخلاق اجتماعی، اطلاعات و سطح آگاهی، خرد رهبری و روحیه ملی (کاظمی، ۱۳۶۹: ۱۳۸). در مجموع می‌توان گفت از جمله ممیزات قدرت نرم، مردمی بودن و غیررسمی بودن آن است. به عبارت دیگر، قدرت نرم، زمانی می‌تواند تولید گفتمان سازگاری با افکار عمومی نماید که مستلزم قدرت سخت نباشد و بتواند به دور از محدودیت‌ها و امر و نهی‌های قدرت سخت، در شرایط و فضای آزاد، تولید گفتمان محلی، منطقه‌ای و فراملی نماید و با سهولت، پیام خود را به افکار عمومی جهانیان برساند (خرازی و محمدوندی، ۱۳۸۸: ۱۱۸-۱۱۷).

نکته قابل توجه، آن است که قدرتی که از این طریق حاصل می‌شود را نباید با عوام‌گرایی و تولید عوامانه گفتمان، اشتباه گرفت، بلکه قدرت نرم (قدرت فرهنگی) به معنای تخصصی کردن، علمی کردن و عقلانی نمودن حوزه قدرت در همه عرصه‌هاست (مشفق، ۱۳۸۶: ۴).

لذا استفاده از فرهنگ و به خدمت گرفتن ابزارهای فرهنگی در دیپلماسی در مقایسه با سایر ابزارها و اهرم‌های رایج در روابط بین‌الملل دارای مزایای بسیاری است که مهمترین آنها را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱) مواجه شدن با مقاومت کمتر در جوامع و کشورهای مقصد از کلیدی‌ترین مزایای دیپلماسی فرهنگی محسوب می‌شود. یکی از مهمترین علل ناکامی دولت‌ها در رسیدن به اهداف سیاست خارجی‌شان در سایر کشورها مقاومت‌هایی است که در کشورهای موردنظر در مقابل پیاده شدن آنها صورت می‌گیرد. از آنجا که فرهنگ و ابزارهای فرهنگی در بسیاری از موارد ضمیر ناخودآگاه مخاطبان خود را هدف قرار می‌دهد و با لطافت و ظرافت غیرمشهودی بر لایه‌های عمیق اذهان ایشان تأثیر می‌گذارد؛ لذا در مقایسه با سایر ابزارهای شایع در دیپلماسی، دیپلماسی فرهنگی با سهولت بیشتری در لایه‌های زیرین جامعه و با عمق بیشتری رسوخ می‌کند و بر جای می‌ماند.

۲) عاری بودن دیپلماسی فرهنگی از لحنی خصمانه و آمرانه در کنار جذابیت بیشتر و «نامحسوس بودن اعمال آن» و در نتیجه، هدف قراردادن ذهن و روح مخاطبان خود از دیگر مزایای آن است. دیپلماسی آن‌گاه که با هدف تسخیر اذهان و قلوب مردمان سایر جوامع طراحی و اعمال می‌شود، نباید با یک تلقی خصمانه، منفی و سلطه‌طلبانه در ذهن مخاطبان همراه باشد. مخاطب قراردادن جوامع و کشورهای دیگر، چه در سطح دولت‌ها و چه در سطح ملت‌ها، آنگاه که با ابزار قهرآمیز و لحنی آمرانه صورت گیرد، هرچند که ضمانت‌های اجرای خود را نیز در کنار داشته باشد، با مقاومت در هر دو سطح روبه‌رو می‌گردد و سرانجام، منجر به صرف هزینه بیشتر و مقبولیت و کارایی کمتر می‌شود.

۳) در دیپلماسی فرهنگی، فرصت بهتری برای حضور جدی‌تر و مجال بیشتری برای ایفای نقش مؤثرتر توسط بازیگران غیررسمی، نهادهای مدنی و اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی مهیا می‌شود و این به نوبه خود بر گستره حوزه مانور و دامنه تأثیرگذاری دیپلماسی فرهنگی در مقایسه با دیپلماسی کلاسیک سنتی می‌افزاید.

۴) دیپلماسی فرهنگی بیشتر به دنبال کشف، تعریف و ترویج ارزش‌ها و منافع مشترک و جهان‌شمول و سپس، تأمین منافع ملی در چهارچوب این ارزش‌ها و منافع مشترک است.

۵) دیپلماسی فرهنگی می‌تواند به منزله فتح بابی برای مفاهیم بیشتر و بهتر میان کشورها بکار گرفته شود و به مرور زمان، منجر به پایه‌ریزی روابط عمیق و پایدار فرهنگی میان کشورها شود و این تعمیق، حتی می‌تواند به حوزه‌های سیاسی و امنیتی هم تسری یابد.

۶) در نهایت، دیپلماسی فرهنگی می‌تواند خلاقانه‌تر، انعطاف‌پذیرتر و حتی فرصت‌طلبانه‌تر از دیپلماسی کلاسیک و سنتی در بسیاری از حوزه‌ها طراحی و اجرا شود. با این توصیفات، دیپلماسی فرهنگی می‌تواند عرصه ظهور همه ظرفیت‌های بالقوه و قابلیت‌های تاریخی، علمی و هنری یک کشور در حوزه‌هایی از قبیل ادبیات، شعر، سینما، موسیقی و سایر زیرشاخه‌های فرهنگ و هنر شود.



کشورهای مطرحی نظیر آمریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان، اتریش، استرالیا، کانادا و ژاپن در زمره کشورهای قرار دارند که جایگاه مخصوصی را در حوزه دیپلماسی فرهنگی به خود اختصاص داده‌اند و آن را قسمتی از راهکار کلان خود در طراحی سیاست خارجی خود می‌دانند. برای نمونه، فرانسه همواره یک التزام تاریخی و پایدار نسبت به ترویج فرهنگ فرانسوی بعنوان یکی از عوامل مهم در سیاست خارجی خود داشته است. گفتگو و مناظره در حوزه تعاملات فرهنگی با کشورهای اروپایی بطور خاص و با سایر کشورهای جهان بطور عام، از مؤلفه‌های اصلی دیپلماسی فرهنگی فرانسه محسوب می‌شود. بریتانیایی‌ها و استرالیایی‌ها آنچه را که روابط بین‌المللی فرهنگی می‌نامند، بعنوان یکی از اولویتهای عمده در سیاست خارجی خود تلقی می‌کنند و هدف آن ارائه یک تصویر مثبت از این کشورها در جهان می‌دانند. به‌زعم این دولت‌ها، این مهم از راه تقویت مراودات فرهنگی با سایر ملل جهان و از طریق صدور کالاها و محصولات فرهنگی دست‌یافتنی است. از منظر کانادایی‌ها سیاست خارجی این کشور بر سه ستون سیاست، اقتصاد و فرهنگ استوار شده است. مشارکت همکاری محورانه با سایر فرهنگ‌های جهان یکی از محورهای اصلی راهکار کانادا و در سیاست خارجی‌اش است. از منظر وزارت خارجه اتریش، سیاست فرهنگی بین‌المللی جزء جدا ناشدنی سیاست خارجی این کشور محسوب شده و بر مبنای گفتگوی فرهنگی با جهان خارج بنا شده است.

ژاپنی‌ها نیز در سیاست خارجی خود آنچه را که تحت عنوان «تعاملات و تبادلات فرهنگی» تعریف کرده، بعنوان یک بخش حیاتی از سیاست خارجی ژاپن قلمداد کرده‌اند و آن را برای تأمین اهدافی از قبیل تعمیق فهم متقابل با سایر ملل جهان بر اساس پذیرش تنوع و تکثر فرهنگ‌ها، تقویت حس اعتماد میان کشورها و نیز ترویج روح تساهل و گفتگو میان تمدن‌ها مفید فائده می‌دانند (خانی، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۴۴).

### ۳- فرهنگ و صلح‌سازی

بنابه گفته پائول کالیر<sup>۱</sup> و آنک هافلر<sup>۲</sup> حدود ۴۴ درصد از درگیری‌ها، حتی پس از توافقات و پیمان‌های صلح نیز دوباره شعله‌ور خواهند شد و این نشان دهنده عدم وجود عاملی برای دستیابی به صلحی ماندگار است و شاید این عامل را بتوان «عنصر فرهنگی» دانست (فوکوشیما،<sup>۳</sup> ۲۰۱۱: ۹). در خصوص ضرورت تبادل فرهنگی و مراودات فرهنگی در دنیای جهانی شده باید گفت، تبادل فرهنگی باعث پویایی فرهنگ‌ها، شناخت جوامع از یکدیگر، تسهیل روابط ملت‌ها و دولت‌هاست و بستر مناسب برای صلح و امنیت جهانی برپایه آن ایجاد

<sup>1</sup> Paul Collier

<sup>2</sup> Anke Hoefler

<sup>3</sup> Fukushima



می‌شود. وقتی فرهنگ در بر دارنده اکسیر صلح باشد، می‌تواند به جلوگیری و حل اختلافات، بازسازی جوامع پس از جنگ به منظور دستیابی به صلح پایدار و کاهش تعداد جنگ‌های مکرر کمک کند. شکل (۱) اهداف و نقش طرح‌های فرهنگی در هر مرحله از جنگ و همچنین در زمان صلح را نشان می‌دهد.



شکل (۱) نقش طرح‌های فرهنگی در صلح‌سازی

(فکوشیما، ۲۰۱۱: ۱۰).

باتوجه به شکل مذکور، مواردی همچون؛ تشکیل گروه‌هایی‌ها، کارگاه‌ها و همایش‌های فرهنگی و هنری، مبادلات فرهنگی، توسعه آموزشگاه‌ها و دانش‌افزایی با هدف دستیابی به آشتی ملی قومی و شبکه همزیستی، حضور شخصیت‌ها و هنرمندان در عرصه‌های بین‌المللی فرهنگی، از سرگیری حمایت از صنایع دستی سنتی، فعالیت‌های ورزشی و هنری، تئاتر، فیلم‌سازی و برنامه‌های فرهنگی یا تبلیغی را می‌توان از جمله ابزارها و طرح‌های فرهنگی در فرایند صلح‌سازی نامید. دیپلماسی فرهنگی، از طریق گسترش مبادلات فرهنگی و هنری، توسعه همکاری‌های علمی و آموزشی، تعامل نخبگان با یکدیگر، آموزش زبان کشورها و ... بسترهای مناسب برای درک متقابل جوامع بشری از یکدیگر را فراهم می‌آورد. با ناکارآمدی شیوه‌های «قدرت‌محور» کنونی در حل‌وفصل مناقشات و چالش‌های جهانی و برقراری امنیت بین‌المللی، نیاز به استفاده از دیپلماسی فرهنگی بیش از پیش در میان دولت‌ها و کشورها به ویژه در مواقع جنگ، منازعه و درگیری احساس می‌شود. امروزه دولت‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که استفاده از ابزارهای فرهنگی بهترین و کارآمدترین شیوه برای اجرای بهینه سیاست خارجی و کسب منافع ملی است.

امروزه، هنر دیپلماسی در توانایی برای حل‌وفصل اختلافات دو کشور بگونه‌ای مسالمت‌آمیز، نهفته است. دیپلماسی ابزاری است که توسط آن، از تشدید منازعات و شدت خطر جنگ جلوگیری می‌شود. این هنر، بیشتر در طول دوره تنش‌های بزرگ مانند دهه‌های طولانی جنگ سرد تصفیه شده است. سیاستگذاران در طول این مدت دریافته‌اند که قدرت «جاذبه» نیز بعنوان ابزار دیپلماتیک دیگری در به دست آوردن دوستانی در جامعه بین‌المللی مهم است. این اصل، همان مفهوم قدرت نرم بود که بعنوان توانایی دستیابی به این اثر از طریق همکاری متقابل به جای اجبار قدرتمندانه مطرح می‌گردید. پس به نوعی می‌توان گفت، قدرت نرم جذابیت مدل سیاسی و اقتصادی یک کشور است. داشتن زیرساخت‌های دیپلماتیک برای همکاری صلح‌آمیز با کشورهای رقیب به منظور ایجاد و یا حفظ منافع ملی خود و در برخی از موارد به ضرر رقبای خود، تجسم و تضمین قدرت نرم است. مفاهیم مطرح‌شده در زیرمجموعه قدرت نرم نیز در چارچوب همین مفهوم عبارت‌اند از: فرهنگ، دیپلماسی، ارزش‌ها، صلح‌سازی و غیره.

#### ۴- دیپلماسی فرهنگی و صلح‌سازی در فضای جهانی شدن

درخصوص اهمیت فوق‌العاده دیپلماسی فرهنگی در روابط فرهنگی بین‌المللی و در نهایت رسیدن به پایه‌های صلح‌سازی، می‌توان گفت که در طول تاریخ ریشه بسیاری از اختلاف‌ها و جنگ‌ها ناشی از سوءتفاهم‌ها و فقدان شناخت ملت‌ها نسبت به یکدیگر بوده است. پس از جنگ جهانی دوم، اغلب رهبران جهان متوجه این نکته شده‌اند که علت اصلی ایجاد دشمنی‌ها و کینه‌هایی که جنگ‌های خانمان‌سوز را موجب می‌شوند، سستی

روابط معنوی مردم کشورهای مختلف و عدم آگاهی آنان نسبت به احوال یکدیگر است. از سوی دیگر بکارگیری نقش فرهنگ و روابط فرهنگی موجب کاهش تنش در روابط بین کشورها بوده است. «لزوم تلاش برای کاستن از امکان درگیری نظامی میان قدرت‌های کوچک در دهه ۱۹۷۰ افزایش یافت، همانطور که این ضرورت در دهه ۱۹۶۰ میان قدرت‌های بزرگ به وجود آمد. در این میان، روابط فرهنگی در کاهش ریشه‌ای سوءتفاهم‌ها، جهالت و ترس که حاصل بذر اختلاف است نقش مهمی ایفا خواهد کرد» (شعاعی، ۱۳۷۴: ۷۲). جی ام میچل، روابط فرهنگی را بعنوان ابزاری برای صلح معرفی کرده و معتقد است فرهنگ صلح با گسترش فعالیت‌های فرهنگی به دست می‌آید. به علاوه وی روابط فرهنگی را وسیله‌ای برای ادراک و مفاهمه بین‌المللی می‌داند و بیان می‌کند که روابطی از این دست، این امکان را به وجود می‌آورند تا ملت‌های مختلف یکدیگر را بیشتر درک کنند (صالحی امیری و محمدی، ۱۳۹۵: ۱۴۲).

فشار قوی از سوی سازمان‌های غیردولتی فراملی و محلی، بدون شک به تغییرات در زمینه میانجی‌گری منازعات اعم از دیپلماسی پیشگیرانه، پاسداری از صلح در برقراری صلح و ایجاد صلح کمک می‌کند. با این حال، نیاز به همکاری قوی بین ساختارهای ایجاد صلح، به‌صورت عمودی (از سازمان‌های منطقه‌ای به سطح سازمان ملل متحد) و هم به صورت افقی (بین و در سراسر مناطق) وجود دارد. دیپلماسی فرهنگی، یک ابزار و یک معنی از ایجاد صلح و حل تعارض است. دیپلماسی فرهنگی در وهله اول، تلاش برای ترویج صلح و ثبات جهانی از طریق تقویت و حمایت از روابط فرهنگی و همچنین به منظور تسهیل تعامل بین افراد با پیشینه‌های فرهنگی، علمی و حرفه‌ای در سراسر جهان می‌باشد. ما در حال زندگی در جهان به‌طور فزاینده‌ای جهانی هستیم. به همین دلیل است که تعامل سازنده، یک نیاز اساسی برای صلح و ثبات جهانی است.

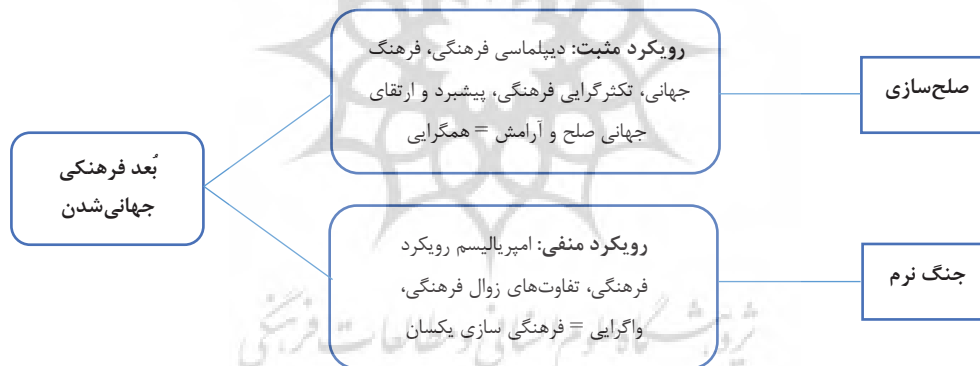
در فضای متأثر از جهانی شدن نمی‌توان اهمیت مذاکرات موفقیت‌آمیز را به منظور برقراری ارتباط مؤثر درون فرهنگ‌های مختلف نایده گرفت. فرهنگ می‌تواند همچون بسترهای نرم‌افزاری برای روابط بین‌المللی، جنبه تعیین‌کننده روابط سیاسی و اقتصادی میان کشورها و تضمینی برای حفظ حق حاکمیت و استقلال کشورها، بعنوان ابزاری برای فعالیت‌های سیاسی دیپلماسی فرهنگی و ترویج و توسعه فرهنگ‌ها در جهان باشد (ژیچ، ۲۰۱۲: ۱). در پروسه روبه رشد جهانی شدن، وابستگی به یکدیگر و گسترش فناوری ارتباطات جمعی، دیپلماسی فرهنگی برای ترویج صلح و ثبات سراسر جهان به یکدیگر دارای اهمیت می‌باشد. در فضای جهانی شدن، دیپلماسی فرهنگی، دارای توانایی منحصر به فرد برای نفوذ در افکار عمومی جهانی و ایدئولوژی افراد، جوامع، فرهنگ‌ها و یا سازمان‌ها می‌باشد که می‌تواند به تحقق پنج اصل زیر سرعت بخشد. با انجام

<sup>۱</sup> Zdziech

اصل اول و دوم، اصل سوم و چهارم ممکن می‌گردد و در نهایت صلح و ثبات جهانی محقق می‌شود. این پنج اصل عبارت‌اند از:

- احترام و به رسمیت شناختن تنوع و میراث فرهنگی؛
- گفتگوی فرهنگی جهانی؛
- عدالت، برابری و وابستگی متقابل؛
- حفاظت از حقوق بشر بین‌المللی؛
- و صلح جهانی و ثبات.

بطور کلی شاید بتوان تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر صلح‌سازی در روند جهانی و متأثر از پروسه جهانی‌شدن را به صورت نمودار ذیل نشان داد:



۱۸

شکل ۲) رویکرد مثبت و منفی جهانی‌شدن و صلح‌سازی

باتوجه به شکل بالا در اهمیت نقش جهانی‌شدن و به دنبال آن مبحث فرهنگ و تأثیر آن در فضای جهانی، می‌توان به دو رویکرد متفاوت «امپریالیسم فرهنگی» و «دیپلماسی فرهنگی» دست یافت. از سویی، امپریالیسم فرهنگی به نوعی به‌وجه انتقادی و بدبینانه از تأثیر فرهنگ و ارتباطات میان فرهنگی تمرکز داشته و شاید بتوان در این میان به نظریه برخورد تمدن‌ها که توسط ساموئل هانتینگتون مطرح گردیده اشاره نمود و از سوی دیگر، برخلاف رویکرد پیشین از مقوله فرهنگ، مفهوم دیپلماسی فرهنگی با دیدی خوش‌بینانه برای برقراری روابط بین‌المللی با تأکید بر عنصر فرهنگ و به ویژه فرهنگ صلح‌سازی جهانی‌شدن را مدنظر

قرار می‌دهد و شاید بتوان مبحث گفتگوی تمدن‌ها را در این رویکرد جای داد. همانگونه که مطرح گردید، دیپلماسی فرهنگی، اغلب در ادبیات بعنوان یک جزء از دیپلماسی عمومی و یا بعنوان یک شکل از قدرت نرم نامیده می‌شود. در حالیکه قدرت سخت توانایی ارباب (از طریق نظامی و یا به معنای اقتصادی) دارد، قدرت نرم، وسیله‌ای برای جذب و متقاعد کردن است. دیپلماسی فرهنگی یک ابزار در دست دولت‌ها است. با این حال نهادهای فرهنگی در زمان مشکلات سیاسی، بهتر از دیپلمات‌ها، کار می‌کنند (بوند<sup>۱</sup> و دیگران، ۲۰۰۷: ۵۶). در جمع‌بندی کلی در اشاره به ارتباط سه عنصر جهانی‌شدن، دیپلماسی فرهنگی و صلح‌سازی می‌توان گفت، امروزه با تمدن دیجیتالی در فضای جهانی‌شدن، افراد در هر نقطه از دنیا، بعنوان دیپلمات‌هایی در تلاش برای مشارکت سیاسی و ایجاد امنیت محیطی صلح‌آمیز هستند. به دو دلیل:

اولاً؛ در درون یک دولت، ملل مختلف با فرهنگ‌های مختلف، می‌توانند همزیستی داشته باشند، به اینگونه که مؤسسات فرهنگی دولتی اغلب برای ترویج فرهنگ غالب در برابر اقلیت‌ها و پرورش نوعی سازگاری از فرهنگ در دولت و تقویت رابطه دانش و قدرت، تمایل دارند، به همین دلیل نهادهای فرهنگی غیردولتی، برای ترویج عدم تجانس و کثرت فرهنگی بهتر تلقی می‌شوند.

ثانیاً؛ قصد و منظور مردم عادی برای ترویج روابط فرهنگی، اغلب حقیقی‌تر و واقعی است تا دولت‌ها، چراکه دولت‌ها عمدتاً در اتخاذ رویکردهایی در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی خود، بیشتر بر منافع ملی تمرکز دارند. به عبارتی فرهنگ و روابط میان فرهنگی اگر بعنوان ابزاری برای قدرت سیاسی و منفعت‌رسانی صرف برای نخبگان در قدرت باشد، دیپلماسی فرهنگی نه تنها سبب دستیابی به صلح و امنیت جهانی نخواهد شد، بلکه به همان مفهوم امپریالیسم فرهنگی باز می‌گردد. در نهایت می‌توان گفت، دیپلماسی فرهنگی بعنوان یک ابزار کارآمد و قابل انعطاف در سیاست خارجی برای ارتقای سطح روابط دولت‌ها و به تبع آن افزایش تفاهم میان ملت‌ها و ایجاد صلح و ثبات بین‌المللی است. این ابزار مهم از طریق گسترش مبادلات فرهنگی - هنری، توسعه همکاری‌های علمی آموزشی و تعامل نخبگان و جوامع، آموزش زبان و رفع موانع موجود زبانی، بسترهای مناسب درک متقابل جوامع انسانی از یکدیگر را فراهم می‌آورد (صالحی امیری و محمدی، ۱۳۹۵: ۱۱۱).

<sup>۱</sup> Bound

## نتیجه‌گیری

دیپلماسی فرهنگی یک ارتباط است اما جایگاه آن فراتر از ارتباطات رسمی بین دولت‌هاست و هدفش جلای افکار، اندیشه‌ها و درک متقابل اهداف و مفاهیم است. همه مردم و اقشار جامعه به ویژه نخبگان می‌توانند حاملان فرهنگ در جوامع دیگر باشند و دیگر ممالک را از غنای فرهنگی و تمدن کشورشان آگاه سازند. عرصه دیپلماسی عمومی فرهنگی باعث می‌شود که فرهنگ و اندیشه فرهنگی نظام، که در عرصه‌های مختلف نظری، سیاستگذاری، تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری دولت جلوه‌گر است، به افکار عمومی جهانیان منعکس و جایگاه و منزلت واقعی خود را در نظام بین‌المللی پیدا کند. در غیر این صورت با تصویر ناصحیح، عملاً عرصه به نفع تبیین‌های ناصحیح و گاه ناشایست از نظام فرهنگی تغییر یافته و زمینه را برای شکل‌گیری نوع اجماع و توافق جهانی علیه فرهنگ و تمدن غنی کشور فراهم می‌آورد.

کشورهای مختلف جهان با درجاتی متفاوت به اهمیت دیپلماسی فرهنگی پی برده و هرکدام در حد ظرفیت و توان خود برای پیاده کردن آن تمهیداتی اندیشیده‌اند. به باور بسیاری از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل کامیابی و موفقیت در سیاست خارجی بطور عام و در حوزه تغییر چهره و تصویر یک کشور در جوامع دیگر بطور خاص، در گرو استفاده درست از سازوکارها و ابزارهای فرهنگی در چارچوب دیپلماسی فرهنگی است. ۲۰

تلقی منفی و تصویر ذهنی تاریکی که جهانیان از یک کشور یا یک حکومت دارند، تنها در سایه دیپلماسی فرهنگی قابل تغییر و اصلاح است. در کنار بکارگیری مجاری و راه‌های دیپلماسی رسمی، باید به بزرگراه‌های دیپلماسی فرهنگی توجه کرد و با برنامه‌ریزی حساب شده در حوزه‌های آموزشی، هنری و فرهنگی به ترویج ارزش‌های مطلوب کشور و در نهایت به تأمین منافع کشور اقدام کرد. تنها با ابزارهایی از جنس فرهنگ می‌توان در عمق باورها و اعتقادات ملت‌ها رسوخ کرد و ائتلاف‌ها و اتحادیهایی پایدار را در نظام بین‌الملل بنیان نهاد. از این دیدگاه، بکارگیری دیپلماسی فرهنگی را نه تنها برای دستیابی به اهداف فرهنگی بلکه برای نیل به اهدافی با ماهیت سیاسی، امنیتی و حتی نظامی نیز می‌توان تجویز کرد.

دیپلماسی‌های فرهنگی، رسانه‌ای و ارتباطات میان فرهنگی، جایگزین دیپلماسی‌های سنتی شده است که این رویکرد منجر به ایجاد صلح پایدار برآمده از خواست ملت‌ها می‌شود. با توجه به روند فعلی جهانی‌شدن و یکپارچه‌سازی فشرده و گسترده بین‌المللی، دیپلماسی فرهنگی، بطور فزاینده‌ای در فرم‌ها و شکل‌های متنوعی استفاده می‌شود و نقش مهمی در دیپلماسی هر کشور ایفا می‌کنند، که به دلیل فراگیر بودن و همه‌گیری قوی فرهنگ، اثرات زیادی بر روی اعتمادسازی، کمک به تعمیق و تحکیم بیشتر روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور دارد. صلح‌سازی یکی از فرعیات جهانی‌شدن فرهنگ تلقی می‌شود. دیپلماسی فرهنگی نیز بعنوان یک ابزار کارآمد و قابل انعطاف در سیاست خارجی، زمینه‌ساز ارتقاء سطح مناسبات میان دولت‌ها و

به تبع آن افزایش تفاهم میان ملت‌ها و ایجاد صلح و ثبات بین‌المللی است. این ابزار مهم، از طریق گسترش مبادلات فرهنگی - هنری، توسعه همکاری‌های علمی - آموزشی، تعامل نخبگان جوامع، آموزش زبان، رفع موانع زبانی و ...، بسترهای مناسب درک متقابل جوامع بشری از یکدیگر را فراهم می‌آورد. در نهایت می‌توان در اهمیت مبحث صلح‌سازی متأثر از دیپلماسی فرهنگی گفت، در جوامع درگیر در جریان منازعات و جنگ‌های داخلی و خارجی، ساختار نوین جهانی با ماهیتی فرهنگی و با تبدیل اطلاعات به نماد از طریق گسترش ارتباطات رسانه‌ای موجب ایجاد فضای مجازی و به تبع آن فرهنگ مجازی و گسترش مراودات ملت‌ها با یکدیگر، مراودات فرهنگی، آگاهی از حقوق و آزادی‌های افراد، کاهش تنش‌های جنگ، ایجاد امنیت و صلح‌سازی می‌گردد.

در پایان باید بر دو نکته تأکید داشت: (۱) صلح‌سازی و دیپلماسی فرهنگی، مانند هر مفهوم دیگری می‌تواند مورد سوءاستفاده قدرت‌های جهانی قرار گیرد، به گونه‌ای که از آن به مثابه ابزاری برای پیشبرد منافع خود بهره گیرند. (۲) کشورهای مختلف، در عین اشتراکات فرهنگی، از ویژگی‌های منحصر به فرد فرهنگی نیز برخوردارند. لذا هر کشوری حق دارد از مفاهیمی مانند آزادی، حقوق بشر و ... با توجه به مقتضیات ویژه خود تلقی متفاوتی داشته باشد.

## فهرست منابع

### فارسی:

- ۱- حقیقی، رضا (۱۳۸۶)، فرهنگ و دیپلماسی، تهران: نشر المهدی.
- ۲- خانی، محمدحسن (۱۳۸۴)، «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، فصلنامه دانش سیاسی، دوره ۱، ش ۲.
- ۳- خرازی، زهرا و محمدوندی، آذر (۱۳۸۸)، «تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی، کشورها»، مجله مدیریت فرهنگی، س ۳، ش ۶.
- ۴- شعاعی، محمدعلی (۱۳۷۴)، آشنایی با مفاهیم فرهنگ و روابط فرهنگی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی.
- ۵- شیلر، هربرت (۱۳۷۷)، وسایل ارتباطی جمعی و امپراتوری امریکا، ترجمه: احمد عابدینی، تهران: نشر سروش.
- ۶- صالحی امیری، سیدرضا و محمدی، سعید (۱۳۹۵)، دیپلماسی فرهنگی، تهران: نشر ققنوس.
- ۷- کاظمی، علی اصغر (۱۳۶۹)، نقش قدرت در جامعه و روابط بین‌الملل، تهران: نشر قومس.



- ۸- مشفق، محمدعلی (۱۳۸۶/۱۰/۳۰)، «قدرت نرم»، روزنامه اعتماد ملی، شماره ۲۸۲.
- ۹- میلسن، ژان و همکاران (۱۳۸۸)، دیپلماسی عمومی نوین، قدرت نرم در روابط بین‌الملل، ترجمه: رضا کلهر و سید محسن روحانی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- ۱۰- نای، جوزف (۱۳۸۲)، کاربرد قدرت نرم، ترجمه: سیدرضا میرطاهر، تهران: نشر قومس.

لاتین:

- 11- Bound, K.; R. Briggs; J. Holden. & S. Jones. (2007). "Cultural Diplomacy". *Demos*, at <http://www.demos.co.uk/files/Cultural%20diplomacy%20%20web.pdf?12409395>
- 12- Cummings, Milton C. (2003). *Cultural Diplomacy and the US Government: A Survey*. Washington DC: Centre for Arts and Culture.
- 13- Fukushima, Akiko. (2011). "Conflict and Culture Fostering Peace through Cultural Initiatives". *Joint Research Institute for International Peace and Culture Aoyama Gakuin University*.
- 14- Malone, Gifford D. (1988). *Political Advocacy and Cultural Communication: Organizing the Nation's Public Diplomacy*. US: University Press of America.
- 15- Ninkovich, Frank. (1996). *U.S. Information Policy and Cultural Diplomacy*. Foreign Policy Association.
- 16- Nye Jr. Joseph S. (2003). *Propaganda Isn't the Way: Soft Power*. Available at: [www.nytimes.com/2003/01/10/opinion](http://www.nytimes.com/2003/01/10/opinion)
- 17- Zdziech, Sylwia. (2012). *Cross-cultural Communications: A Real Challenge for Diplomats?* Master of Science in International Business Economics Lazarski University Warsaw.